

# (آموزش بیان)

دکتر جلیل تجلیل

در آمده:

چندی پیش، استاد جلیل القدر دکتر جلیل تحلیل در سالن اجتماعات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی پیرامون آموزش بیان به ایجاد سخنرانی پرداختند. ضمن سپاس از ایشان با درج خلاصه‌ای از این سخنرانی، همکاران محترم را به خوشبختی در خرم کلام ایشان که براستی استاد فصاحت و بلاغتند فراموش نمایند.

سه خط اصلی بررسی می‌شود — که هم قدمای توجه داشتند و هم تقدیم اینجا زیاده معاصر عنايت دارند — یکی مسأله آهنگ است یعنی نسوان و ترانه، آن که با گوش سر و کار دارد — با گوشی حقیقت نیوش. زمزمه‌ای است و زیر و بی‌ی و آهنگی که بدنبال خود فرهنگی خواهد داشت و پیامی، گویی طبع موزون آهنگین بشری خوش دارد که همیشه گوش دل به نفمه ایشان و زمزمه جوییاران گمارد و هر ترانه‌ای که به نوعی در تاریخ انسانها نشیند تکینی و رامشی و آرامشی و معجتبی و فیض و سعادتی در خور انسان در روح انسان من دهد و در شعر و ادب فارسی این مسأله بسیار برملاست نمی‌خواهم در باب مسائل عروض و سجع و جناس و قافیه و موازن و دیگر جلوه‌هایی که به نوعی با ترانه و نفمه سر و کار دارند به طور رسمی سخن بگویم که همه اینها را خوانده‌اند و در کتابها و مأخذ وجود دارد که به زبانهای مختلف مخصوصاً به زبان فارسی و عربی بسر در حدیث من و حسن توئیزاید کس حد همین است سخنرانی و زیبایی را و سرچشمۀ این که: گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی‌بیان روشن‌تر است پرده بردار و برده گو که من می‌نگجم با صنم در پیرهن این سرها و این رازها این پویایی‌ها و این کمنهایی که به دست توانای معلمان ادبیات و عرفان سپرده شده است چیست؟ البته که فرستها می‌خواهد، اما به اندازه ساعتی یا کمتر عرض کنم که اینها را می‌فشارم و فشرده و عصارة آنچه از دیگران گرفتم که: بس اینجا به باری خداوند جلت عظمتۀ می‌شکافیم؛ می‌دانیم که این پرشن شمیشه در پیش استادان ادب، شاعران، گویندگان، سخنوران، مؤلفان و همه کسانی که با جوامع بشری از طرق زبان و قلم همیشه و دم به دم سر و کار داشته‌اند مطرح بوده است که علت گیرای و جاذبه سخن و علت این:

ای نگارنده باغ معنی  
این پرنده کجا لانه دارد؟  
کیست کو را دهد آب و دانه  
دارد اصلاً کسی یا ندارد؟  
یا جو من بی کس و بی بنایی است  
نگارنده باغ معنی پاسخی که می‌آورد  
پاسخی است که دل سنگ از نجوشیدن آب  
است.

### ● یکی از چیزهایی که اینجا

بنده ذکر می‌کنم، عبارت است از  
بیوستن دو چیز متنضاد و  
متناقض در شعر،

که بعضی این را بارا دو کس گفته‌اند،  
بعضی تناقض گفته‌اند،  
بعضی طباق، بعضی تضاد؛  
لکن بنده، اتخاذ شبه عرض می‌کنم  
از میان دو چیز جمع ناشدنی.

که همه می‌دانید و همه شاعران مسوق  
کارزار سخن خواسته‌اند که با این نغمه گه  
گاهی سخن بگویند یکی از آنها شاعری است  
شهریار نام که اخیراً نتاب خاک بر رخسار  
جستانی و تن جسمانی کشید و سخن خود را  
در اوج فضیلت برقرار داشت پاسخ این نغمه و  
در جستجوی نیما کوه و دشت و بیابان و دره و  
جنگل، ابرهای مازندران و همه جارا گست و  
با همه اینها مصاحبت پیوست هیچ یک از آنان  
نشیمن نیما را به او نشان ندادند.

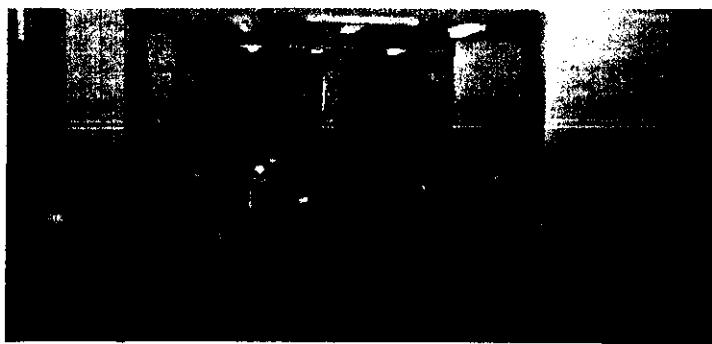
گفته می‌شد که در این چمن زار  
نغم‌سازان باغ جاناند،

جون تو از آسیان دور مانده  
بای در بند دام جهانند.  
باری از درد و داغ جدایی  
با تو هم‌درد و هم‌دستانند.  
دیگر از رنج غربت نالی.

در یک نشستی که حدود سی و چند سال  
پیش با استاد شهریار داشتم من معنی این ایات  
را که تحت عنوان دو مرغ بهشتی در دیوانش به  
طبع رسیده است پرسیدم که مراد از این دو  
مرغ چیست، ایشان گفت یکی من هسته و یکی  
نیما. در جستجوی او بودم. در یکی از  
کتابفروشیهای تهران به نام کتابفروشی معرفت  
که او ایل خیابان لانهزار بود. من دیده بودم آن  
موقع الان نیست. انجاره نه بود کتابی بخوبی از  
نیما پرسیدم، گفتند رفت. گفتند به سرعت و  
تفت نیما از این سرزمین کوچید و رفت و در  
زربفت مازندران آن چمن‌زاران و آن موج‌ها و  
آن قله‌ها و آن جنگل‌ها و دره‌هاروح او شناور  
است، خواهی او را بجوبی و ره او ببوبی و  
سخن از دل برآمده بگویی، رو از کوه مازندران  
پرس و حدیث حال و شور اشتیاق من این بود  
که زبان زبان شهریاری است:

طالبان و جستاران طلب و خریداران کالای  
شعر و ادب همیشه فراهم بوده است. امادر  
میان این آهنگینی شعر فارسی بهترین  
آهنگهایی که کمتر بر دل انسانها می‌زند به  
عنوان نوع نخست و خط نخست چاذه و  
فسونگری سخن، بند می‌خواهم مطرح کنم به  
عنوان نموده یادداشت چند فراهم کرده‌ام که  
اینها را خدمتمنان عرض می‌کنم در میان انساع  
آهنگها این آهنگها که امروز می‌خواهم عرضه  
بدارم و خدمتمنان عرض کنم بیشتر می‌تواند بر  
دل خوانندگان و شنوندگان ما، مشتاقان سخن و  
طالبان و خریداران درد و معن، آنها بای که در  
حلقه درس ما آزمده‌اند آنها بای که بر ستر  
کابه‌ها و مقالات ما غنوده‌اند آنها بای که حدیث  
سخن همیشه از سرچشم‌ساران و از مبادی  
اول و دست اول می‌خواهند بینوشنند و گوش  
دارند نمونه‌ای عرض می‌کنم فقط در مسیر  
آهنگینی شعر. عرض کنم که بی‌آنکه تقدیم و  
تأخری را بخواهم اینجا ذکر کنم، نخستین  
آهنگی که می‌بینیم قدمًا کمتر اشارت داشتند اما  
در شعر نو و معاصر فارسی بسیار تواناند بوده و  
بر برگ و بار نشسته است و سزاوار نشسته  
است، بر مسند این کرسی آهنگ— آهنگ بحر  
مendarک است یعنی بحری که از واژگونگی  
بحر متقارب پیدا شده است بحر متقارب دانیم  
و دانید چیست فعله مفعول است لکن این  
فاعلن، فاعلن، فاعلن، فع در  
شعر معاصر کنوئی مانیما شهرت خود را از  
این درد و فغان و از این نغمه و این آستان  
گرفته است. نیما پوشیج می‌دانید که قطعه‌ای  
دارد افسانه نام:

عاشقًا خیز کامد بهاران  
چشمۀ کوچک از کوه خورشید  
کل به صحراء درآمد چو آتش  
رود تیره چو طوفان خورشید



جان بابا چه ماتی و محزون  
کوه بابا بین این دل من  
خواب آشفته زندگانی  
باورم شد که داری دلی خون  
کوه بابا بین این دل من...

دل خود را به عنوان معتبرترین سند، سند  
قابل مستند، سندی که عارفان پذیرند و شاعران  
و ملکوتیان و سماواتیان قبول دارند دل، نه آب  
و گل. آهنگ دیگری داریم که از آهنگهای  
پرجاذبه و توانست.

و آن رجزی است یک در میان، مستفعلن،  
فعُّلن، مستفعلن، فَعُّلن، یعنی رجزی است که از  
سالعش «مستفعلن» یک فَعُّلن مانده است. یعنی  
از این شاعری داشتیم امیر مُعزی نام او شعری  
دارد می گوید:

ای زلف دلبر من بر بندو پرسکنی  
گاهی جو وعده او گاهی چو پشت منی  
نور فریشتگان در زیر دامن توست  
در تیرگی تو چرا جون جان اهرمنی...  
در طول نقد ادبی و عروضی ما همین سیر  
را می بینیم که اندک شاعری به دامان این وزن  
دست می برد تا می رسیم به شاعران معاصر  
بسیار تواننا همچون ادیب الملأک فراهانی  
آنچه که خود را و کلام خود را می ستاید - البته  
این ستایش یک ستایش خودپرستی نیست.  
ستایش شاعران از کمالای شعر و ادب یک

خونگیرد به دام طبیعت  
او همان آسانی فرشته است  
راست گو شاید این آدمیزاد  
زیر پای پری دام هشته است  
رو که عنقا شکار مگس نیست...  
فاعلن، فاعلن، فاعلن، فرع، بحر متدارک  
این وزن وزن نویی است  
سخن نو آر که نورا حلاوتی است دگر  
یک جوانی آنجا:  
کوه بابا به مهتاب سوگند  
سوگندان معلمان ادبیات هم ویژه  
سوگندانی است، شَقْدَسِی که در سینه مهتاب  
می بینند جای سوگند است دیگران این  
روحانیت و این نورانیت را نمی بینند و بسر  
نم، تابند: کاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی

کوه بابا به مهتاب سوگند  
هم به آن زاله صبحگاهی  
منهم از طواوسان بهشت  
وین نگارین سر و دم گواهی  
می روم شکوه بر ماه گویم  
با نگاهی به این بیگنایی  
او مرا یک نظر می شناسد  
کوه:

راست گفتی تو خاکی نبودی  
چون به خوی پسر ساختی چون؟  
آن نگاه تو هم با من این گفت

او به افرشتگان خواند آواز  
نام از او هست و خود بیشان است  
یعنی در واقع می خواهد بگوید که  
رو که عنقا شکار مگس نیست،  
خلاصه پاسخی که از این مظاهر طبیعت  
شنید این بود که:  
او به افرشتگان خواند آواز  
باغبانی شهریار رامی بیند او از نیما  
می پرسد باغبان می گوید:  
با کتاب من او را چه کار است؟  
او:

جز کتاب طبیعت نخواند  
کوه و دریا و جنگل گواهند  
کو سخن با خدایان براند  
رو تو از کوه مازندران برس  
شاید آنچه ای او را بداند  
این فرشته به کس آشنا نیست  
خوب ملاحظه می فرماید که در این چند  
بیتی که او در جستار نیما با دریا صحبت  
می کند، بعد با دره سخن می گوید، تا می رسد به  
کوهی، می گوید:  
کوه بابا تفروی بهشتی است  
نعمه اش زنده چون زندگانی  
چون من از آشیان دور مانده  
نعمها می زند جاودانی  
هم زبان من است او خدا را  
یعنی حدیث همه معلمین ادبیات این است،  
یعنی از یک معلم ادبیات اگر برسند کیستی؟  
باسخ خواهد داد که من اولاً نیستم، گر هستم  
همین که دارم می گویم:  
داغم از درد بی هم زبانی  
بیش بابا گرفتم سراغش  
کوه:

گر تو را طینت خاکیان است  
او ز مینای مینو سرشه است

مفاهیه انسانی و مفاهیه به جوهر شعری است، که ابته این هم درجات دارد.

بله، فاعلن، فاعلن، فاعلن، نع

بنوایی از آن مرز و کاخ

تنگل زین جهان فراخ

ما اکنون با دستواره آهنگ که یکی از الوان و جاذبهای ادبی است می‌توانیم

پشتهداهایی داشته باشیم.

و اما یکی از پدیدهای ادبی پدیده ایجاز و

اطباب است. به طور رسمی اگر بخواهیم صحبت بکنیم یعنی کلام فشرده و کلام گسترده کدام بهتر است؟ پاسخ این است که هر کدام یک محلی دارد.

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. بلاغت یعنی این، یعنی اینکه سخن مناسب

سطح مجلس باشد گاهی مجلسی اقتضای اطباب دارد و زمانی مقتضی ایجاز است. ایجاز آن است که انسان کلام وسیع را در جند

جمله‌ای بفشارد بی‌آنکه در توضیح و بیان لطمہ بخورد. چون اگر لطمہ بخورد می‌شود ترغیب.

اطباب آن است که تعداد واژگان و طول جمله‌ها بیش از معانی باشد اطباب بی مصلحتی. اگر

بی مصلحت باشد اطباب بی مصلحت می‌شود اما اطبابی که در دانه دانه کلمات آن مصلحتی

است. مانعنهایی داریم از اطبابهای دلپذیر که نمی‌توان یکی از ایات آن را ازین برد چون

ناقص می‌شود. درست مثل اینکه از کاخ بلورین شعر و ادب یک ستون آن را بخواهیم

ویران کنیم. خسروشیرین نظمی، شاهنامه، فردوسی، همه متنویها، متنویهای عرفانی،

رزمی، بزمی، متنویهای داستانی، متنویهای ملی، متنویهای مذهبی که هر کدام اینهادیده اید

نمونه‌هایش را. حالا گاه اهمیت یک موضوع سوگندان تقلیدی (تحاری). چون هر چه تقلید

موجب آن می‌شود که شما یک سوگندی

می‌دهید. یک سوگند، سوگند تحکیمی است و

تاکیدی است که پیکر بیان را استواری می‌بخشد، خود قرآن مجید سوگندان دارد. می‌دانید، والقصی، إِنَّ الْإِسْلَامَ لِنَفْسِهِ أَنْفُسَ اَخْرَى، وَالْقَيْنُ وَالْأَرْبَعُونُ، وَالثَّمَسُ این واوهای قسم و دیگر واوهای قسم از خسروشیرین نظامی نمونه‌ای از اطباب، چون مانیاز به اطباب داریم اگر در کلاس درس از گونه داستان توانیم استفاده کنیم حرف مارا و زمزمه ما را برآنمی تابند. ایجاز به دنبالش اطباب:



است. تفاوت تقلید با استکار تفاوت آموختن است با دریافتمن. غالباً در بعضی جاها که انسان گاهی مأخوذه می‌شود یا مأخوذه به حیا می‌شود یا مأخوذه به احترام می‌شود و می‌رود آنجا صحبتی می‌کند انسان و سواس دارد که اینها که اینجا آمدند آنها از کدام حرفة‌ها جمع شده‌اند. ولی در این اجتماع و لو به شمار اندک وقتی انسان می‌داند مقدمات سخن را دیگران دارند و مؤخرات آن را نیز، خوب زیان شروع به شکفتند می‌کند.

بدان صعبت که دل را زنده دارد  
بدان آیت که جان را بسته دارد  
به دامن باکی دین پروران  
به صاحب سری پیغمبران  
بینید، مناعت را بینید، در اینجا دیگر کسی  
نیست که تسلیم نشود، چون سراپا خلوص  
است و صدق عقیت، محتاج باشی و دست  
دراز نکنی.

به درافتادگان از خانمانها  
به وابس ماندگان از کاروانها  
به وردی کز نواموزی برآید  
به آهی کز سر سوزی برآید  
به نوری کز خلائق در حجاب است

به انعامی که بیرون از حساب است  
این سوگندان یکی از پدیده‌های اطباب  
است. می‌توانسته بگوید خدا یا به حق خودت با  
یک قسم ولی اینجا ملاحظه می‌فرماید که قسم  
اندر قسم است فاعلان، فعلان، فعلن. این آمیزه  
انکارها و آمیزه پندارها را در الوان قسم نظامی  
در این خسروشیرین و دیگران در دیگر  
سفایین شعر و ادب جمع کرده‌اند آنها که دست  
به قلم هستند از این سرجشمه‌های پر جاذبه  
می‌توانند بهره برگیرند. از جاذبه‌های بسیار  
برنمودی که در ادبیات فارسی و هم در ادبیات  
عرب وجود دارد و مناسب است اینجا بسته از

خداوenda شبم را روز گردن  
جو روزم بر جهان پیروز گردن  
توبی باری رس فریاد هر کس  
به فریاد من فریادخوان رس

ایجاز به دنبالش اطباب است.

به آب دیده طفیل محروم  
به سوز سینه بیران مظلوم  
به بالین غربان بر سر راه  
به تسليم اسiran در بن جاه

همه این سوگندان استکاری است نه  
سوگندان تقلیدی (تحاری). چون هر چه تقلید

است انتخار است و هرچی تو است استکار

از جاذبه‌های بسیار پر نمودی  
که در ادبیات فارسی  
و هم در ادبیات عرب وجود دارد،  
توالی موجهای متناقض است  
بر تار و پود کلام، از نظر معنا.

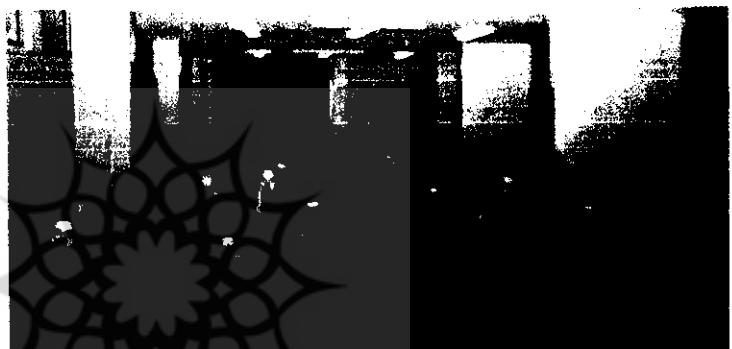
که قابل جمع نیستند و همیشه در حال تفرق هستند گرهای بزنده گره ناخورده هارا گره بزنده اسنجاز کرده است. چرا، بدلیل اینکه اجتماع نقیضین محال است. دو چیز متناقض این چیز حجر است یا شجر. اگر حجر باشد شجر نیست شجر باشد حجر نیست. چنین نیست که هم حجر باشد و هم شجر باشد ولی شاعران این کار را کرده اند و علت گیری ای سخن آنها فسون کلامشان، اعجاز بیانشان همین مسأله است که دارم عرض می کنم. اینکه سوتانند و

آن سخنی عرض کنم توالی موجهای متناقضی است بر تاریخ بود کلام، از نظر معنا بُعد اولی بُعد آهنگی بود، این بُعدی که بنده عرش می کشم، بُعدهای نیرنگی و هنری است از نظر فن بلانگ. بُعد آهنگی ممکن است همه داشته باشند.

داشت عباسقلی خان پسری  
پسر با ادب و باهنری  
یا، بسی ادب و بسی هنری، (ف)  
غفلن) آهنگ دارد ولی فرنگ؟

#### ● تفاوت تقلید یا ایتکار،

تفاوت آموختن است با دریافت.



● آهنگ دیگری داریم

که از آهنگهای برجاذبه و تواناست  
و آن رجزی است یک در میان،  
مستفعلن، فَعَلْن، مستفعلن، فَعَلْن،  
یعنی رجزی است  
که از سالمش «مستفعلن»  
یک فَعَلْن: مانده است.

موج غیرقابل پیوند را پیوند دهد، آنچنان  
پیوندی که جدایی و <sup>گستاخی</sup> در آن قابل تصور  
نمایند این اعجاز است.

پس ان تشبیهی که شاعر بر اساس آن و  
بر بنیاد آن مسائل متناقض را بربیک کرسی  
می نشاند صحیح و شام رادره و بام رازمین و  
آسمان را شرق و غرب را و همه پسیدیده های  
متضادی که در شعر فارسی آمده است می تواند  
سرچشم کلاس مایاند. امید و ناساییدی،  
جهانی و برنازی و پیغمبری و سیری، کوه، دره،  
ایجاد موج می کند. می دانید که وقتی کسی دو  
فضایی از نظر درجه حرارت خیلی با هم فاصله  
داشته باشد درها باز شود یک کورانی و یک  
بوبانی و یک تھوتی در آن پیدا می شود. همین  
مسئله یکی از بنیادهای نوزاد ادبی است که

هر که دارد امانتی موجود  
بسیارد به بنده وقت ورود  
بسیارد اگر شود مفقود  
بنده مسؤول آن نخواهم بود  
از نظر آهنگ آهنگ خفیف دارد، بحر  
خفیف، بحر مستطاب حدیقه سنایی، هر آهنگی  
که به دنبالش فرهنگی است و هنر و نیر نگی  
قابل تضمین است و ماندگار. خوب ملاحظه  
می فرمایید یکی از چیزهایی که اینجا بنده ذکر  
می کنم، عبارت است از پیوستن دو چیز متضاد  
و متناقض در شعر، که بعضی این را پارادوکس  
گفته اند، بعضی تناقض گفته اند، بعضی طباق  
بعضی تضاد؛ لکن بمنه اتخاذ شبه عرض  
می کنم، از میان دو چیز جمع ناشدنی، هرگاه  
شاعر و یا گوینده ای بتواند از میان دو موجی

زبان سوی اوجندان کشش، چندان چشش چندان عطا

دستور زبان از لحاظ مقدمات شایسته عربی از چندین چشش از بهرچه، تا جان تلغت خوش شود لحاظ تاریخ ادبیات از حيث بدیع و از دیگر چندین کشش از بهر که، تادر رسمی در اولیا با استگاهای ادبیات پیاده ایم به این قله راهمن نمی دهن. روکم تر کوبرخوان زرین تره کو برخوان. اولاً که مفعول مفاعیل مفعول مفعول مفاعیل بروزیز به هر بومی زرین تره آوردی. این آهنگ عرضی، آن

بستان، خوان، خوان، هان

این فاقیهها که قافیه طولی و موج طولی آهنگ است این هم از یکسو گوش نوازی می کند. آهنگ درونی آن هم چنین است، زرین تره کو برخوان، روکم تر کوبرخوان. ملاحظه می کنید با یک جناس گوش نوازی و با یک تلمیحی و با یک استخدام آیتی یک فرهنگی را آورده بر ستر نوازش گوش نوازانه نشانده است. افضل الدین بدیل علی خاقانی شرائی است. از این بهتر نیز داریم. ما حافظت داریم. انوری داریم. مولوی داریم سعدی داریم سخنانم را با این سخنان و با این ایات که جنبه نیاشی هم دارد به پایان آورم.

پار بسی پرده از درو دیوار در تجلی است با اولی الابصار فاعل‌اثر مفعلن فعل. خفیف، سبک‌ترین آهنگ ولی سنگین‌ترین فرهنگ. یار، این خودش بین آهنگ و فرهنگ اینجا تناقض و تضاد و پارادوکس می‌بینیم فشرد و فشرد و در دو سه کلمه گفتگی را گفت و روتق کلام دیگران بردا. چرا؟ بدلیل اینکه توانت در یک اتخاذ شبه بین درازا و بهانین فرهنگ و آهنگ و هنر و نیرنگ یک تلاقی و یک برخورد حکیمانه‌ای داشته باشد

اما:

به پایان آمد این دفتر حکایت هیجان باقی به صدد فرنشايد گفت وصف الحال مشتاقی

زبان سوی اوچندان کشش، چندان چشش چندان عطا درزس در اولیا - مستعملن، مستعملن - این غیر از آن است که ای کاروان آهسته رو، البته آن هم ارجمند است لکن این چیز دیگری است خوب این چشش همان چشیدن حلاوت ادبیات است، بُعد سومی که برای همه ما معلمان - ما معلمانی که از نظر دیدگاه‌های مادی پست و پلشت ای بسا که یک گروه متوسط محسوب می‌شون. مطرح است بُعد فرهنگی است. پس بُعد اول بُعد آهنگ بود بُعد دوم هنر و نیرنگی که کارش فسون است و بُعد سوم فرهنگ است ما منتقل کننده فرهنگی مستقل کننده بهین اندیشه‌هایم، میراث بوعلی سینا و فارابی و زکریا و حاج ملاهادی و فردوسی و انسوری و جمی و نظامی و دیگران بر عهده ماست.

گاهی هر سه بُعد در یک بیت جمع می‌شوند. یک بیت می‌خوانم می‌دانم خودشما بیش از اینکه این بیت را تمام کنم تفسیرهای را دارید. هر سه تفسیر را. هم خواهد دید که در این بُعد بُعد فرهنگی قوی است هم بُعد گوش نوازی قوی و هم از نظر شبیهات سیار نیرومند و پرتوان خاقانی: پروزیز به هر بومی زرین تره آوردی کردی زیساط زر زرین تره را بستان پروزیز کتون گم شد، زان گمشده کمرنگو زرین تره کوبرخوان، روکم تر کوبرخوان است که عرض کردم و آن کس است اهل بشارت که اشارت داند. برای اینکه ما این افت و خیز گفتگو و مسکن و محل و جاده و بیمه و پوشش همه اینها، این سویی، عشق و اید و عاطفه و دعا و مناجات و دوستی و همرو بلهند این معنای مثبور که زندگی انسان را پر ارج می‌دارد - آن سویی حالا اینها آیا جمع می‌شود. در این شعر مولوی جمع است:

زان سوی اوچندان کرم، زین سوی خلاف بیش و کم زان سوی اوچندان نعم، زین سوی توچندین خطا زین سوی توچندین حسد، چندین خلاف و ظن بذ جان مایه تعمم است یعنی هرگاه از لحاظ